

روپاهی که چوپان شد



گردآوری: آسیورنسن و بورگن مای
مترجم: خالد نویسا
تصویرگر: غلامرضا حبیبی



این کتاب به مناسبت روز جهانی کتاب کودک و سه ساله‌گی فعالیت‌های گهواره منتشر شد. هزینه چاپ این اثر توسط هواخواهان گهواره و راه‌اندازی کارزار #هر_کودک_یک_کتاب تأمین شده است.



به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

مجموعه‌ی داستان‌های خارجی

زیر نظر ذبیح مهدی

شماره‌ی مسلسل: ۶/۱۰/۴۵

روباهی که چوپان شد

گردآوری: آسبیورنسن و یورگن مای

مترجم: خالد نویسا

بنگاه نشر کھوارہ

۱۳۹۸


مجموعہ یادِ استان بامی خارجی



روباهی که چوپان شد

نام کتاب: روباهی که چوپان شد
گردآوری: آسیورنسن و یورگن مای
مترجم: خالد نویسا
ناشر: گهواره
شماره‌ی مسلسل: ۶/۱۰/۴۵
ویراستار: آرزو آریاپور
نقاشی‌ها: غلامرضا حبیبی
طراح و صفحه‌آرا: تقی وحید
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸
نشانی: افغانستان، کابل، گروه گهواره

 www.gahwara.com -  info@gahwara.com

 [gahwara_original_page](https://www.instagram.com/gahwara_original_page)

از مساعدت مالی آقای بریالی غفوری در کارزار
#هر_کودک_یک_کتاب سپاسگزاریم.



گروه هـ واره

هیأت مدیره:

ایمان رشیدی، حضرت وهریز، ذبیح مهدی، صبور
صمیم، فرشته مهدی، مهدی نایاب، منیراحمد، ندا
فرحت، نوید صدیقی

سر دبیر: حضرت وهریز

📌 سخنی با بزرگسالان

گهواره توسط جمعی نقاش، نویسنده و مترجم، ویراستار و صفحه‌آرا به منظور تألیف و ترجمه‌ی کتاب برای کودکان افغانستان تأسیس شده است. دست‌اندرکاران گهواره تا به حال کتاب‌هایی را به زبان‌های فارسی، پشتو و اوزبیک‌ی تألیف و یا از زبان‌های ترکی، اردو، دنمارکی، انگلیسی، جاپانی، روسی، آلمانی و فرانسوی ترجمه و برای چاپ آماده کرده‌اند. این نهاد سعی دارد تا با آرایه‌ی کتاب‌های جذاب در قالب داستان، شعر و سرگرمی برای کودکان، ارزش‌های پسندیده و عام بشری را در ذهن آن‌ها نهادینه سازد. تلاش گهواره بر این است تا کودکان افغانستان که در بیرون از کشور به دنیا آمده‌اند، یا در کودکی به خارج رفته‌اند، پیوند خود را با مادران‌شان از راه سخن گفتن به زبان مادری حفظ کنند و از همین راه رابطه‌ی خویش را با مادرمیهن پایا و پویا نگهدارند.

آرزومندیم که در این راستا مادرها و پدرها همکاری‌مان کنند و امیدواریم این کتاب‌ها را به دسترس کودکان‌شان قرار دهند و با آن‌ها یا برای آن‌ها بخوانند.

گهواره

بود نبود يك زن مالدار بود که چند تا گوسپند، بز و گاو داشت. او يك روز به این فکر افتاد که چوپانی پیدا کند تا گوسپندها، بزها و گاوهایش را بچرانند. به این خاطر از خانه بیرون شد و به راه افتاد. رفت و رفت، دید که خرسی به طرفش می آید.





خرس از زن پرسید:

- کجا می روی؟

زن گفت:

- می خواهم برای گوسپندانم يك چوپان پیدا کنم.

خرس پرسید:

- می خواهی من چوپان گوسپندانت باشم؟

زن گفت:

- خوب است، اما پیش از آن می خواهم صدایت را بشنوم. بگو چطوری گوسپنداها

را صدا می کنی تا به خانه برگردند؟

خرس صدا کشید:

- هوووووووغ!

زن که صدای خرس را شنید، گفت:

- نه! خوشم نیامد. ترا نمی خواهم.







او به راهش ادامه داد. کمی که رفت، دید که گرگی به طرفش می‌آید.

گرگ پرسید:

- کجا می‌روی؟

زن گفت:

- می‌روم برای گوسپندانم چوپانی پیدا کنم.

گرگ گفت:

- چه چوپانی بهتر از من؟ نمی‌خواهی من چوپانات باشم؟

زن گفت:

- البته که می‌خواهم؛ اما می‌توانی يك بار صدای بلند بکشی؟

گرگ زوزه کشید:

- هووووووو!

زن گفت:

- نه! از این صدا خوشم نیامد. گوسپندانم را می‌ترسانی. ترا نمی‌خواهم.

این را گفت و به راهش ادامه داد.





رفت و رفت و رفت تا روباهی سر راهش قرار گرفت.

روباه پرسید:

- کجا می‌روید خانم جان؟

زن گفت:

- می‌روم که برای گوسپندها و بزهايم يك چوپان پیدا کنم.

روباه گفت:

- مرا به چوپانی بگیرید! من بهترین چوپان دنیا هستم!

زن گفت:

- چرا که نه؛ تو می‌توانی يك صدا بکشی تا بشنوم؟

روباه صدا کشید:

- های جانم، های جانم، من بهترین چوپانم!

زن از صدای روباه خوشش آمد و گفت:

- خیلی خوب! من ترا به چوپانی گوسپندانم می‌گیرم.







زن رمه‌ی گوسپند، بز و گاوهای خود را به روباه داد که به چراگاه ببرد. در کشوری که پیرزن زندگی می‌کرد، چوپان‌ها رمه‌ها را برای مدت طولانی به چراگاه می‌برند. گاهی این مدت به سه ماه و گاهی حتا به شش ماه می‌رسد.

روباه خوشحال شد. او بز، گوسپند و گاوها را برد، اما در دو ماه اول همه‌ای بزها را خورد؛ در دو ماه دوم همه‌ای گوسپندها را نوش‌جان کرد و در دوماه سوم تمام گاوها را.





فصل برگشت، وقتی روباه به خانه‌ی زن آمد؛ حتا یک تا گوسپند یا بز یا
گاو هم باقی نمانده بود. زن ازش پرسید:

- گاوها و گوسپندهایم کجا هستند؟

روباه گفت:

- هستند، نیم‌شان در آب و نیم‌شان در خشکی.

زن شیر زیادی در مشک انداخته بود و می‌خواست مَشک بزند. دست از
کار کشید و رفت بیرون. روباه که خانه را خالی دید، رفت و سَرِ مَشک
را باز کرد و تمام شیر و قیماق را خورد.





وقتی زن به خانه برگشت، دید که شیر و قیماق را روباه خورده است. خیلی قهر شد و باقی مانده‌ی آن را گرفت و پشت روباه دوید و ظرف شیر و قیماق را پشت روباه پرتاب کرد. روباه گریخت اما کمی از قیماق و شیر به نوک دُمش چسبید. به همین خاطر و از همان زمان دُمِ روباه‌ها سفید است.

پیرزن نشانه‌ای گذاشت تا به روباه‌ها اعتماد نکنیم.

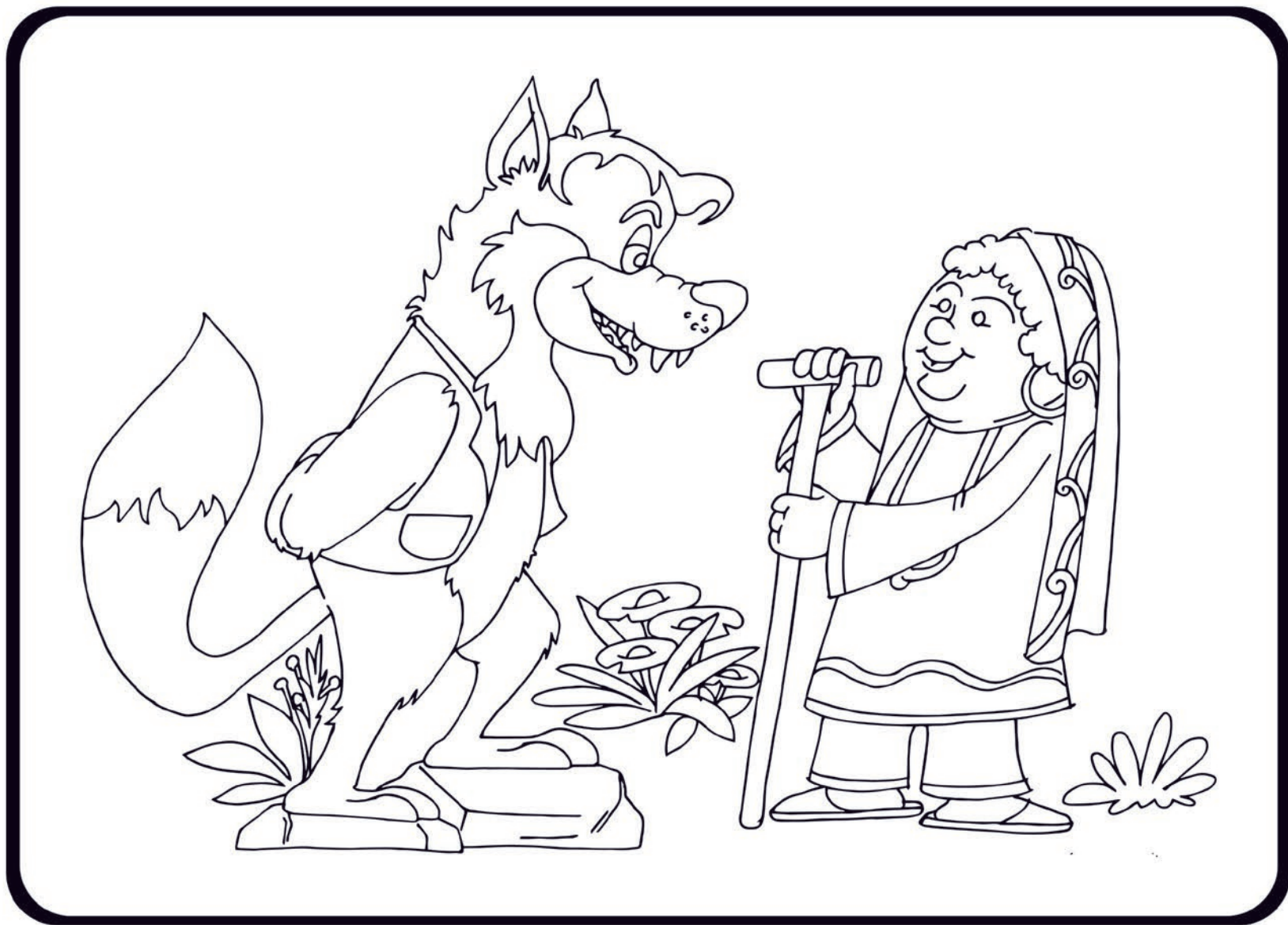




هدیه‌ی گهواره برای شما

دوستِ عزیز

این نقاشی‌ها را هر طور که دلت می‌خواهد رنگ آمیزی کن.









از همین مجموعه:

